



کنون تنها منم! تنها تراز «خویش»!

م.ح. «زورقی»

(چو رود آفتاب در سخت مجهول

صدائی نخته و غمگین و مستول

بروی سنگ چین قرن ها می بارد آشفته، که :

... ای انسان !

منم قرآن ! ... منم ! ... آری منم قرآن ! ...

منم مفهوم نغمه زنده بودن

— منم تنها ترین تنهای تاریخ

منم تنها چراغ راه انسان

در این شبهای تاریک و تب آلود ...

منم «روح محمد» «روح مهدی»

درون پیکر اندیشه تو

منم نوری که می تابد در اعماق

به روی «واقعیت پیشه» تو

منم آن نك درخت سبز

— آری آن درخت سبز

کز هر قطره خون شاخه ای دارد !

و در هر خاک زنده

خاک زنده ریشه ای دارد !

برای هر لب تشنه

برای هر تنی خسته

و هر دمستی که برمی خیزد زهرسوی این دنیای ویران

بهشتی میوه ای دارد !

منم پیام جاویدان «الله»

بتو؛ ای جاننشین حق

بتو؛ ای سایه تاریک و روشن

مکتب احلام

که هر سطرش رنگی از عشق

در قلب پریشان است -

منم فریادی مرزبیمبر (ص)

که می جوشد هنوز از بستر اعصاب بی تاب !

چرا با من نمی خوانی

کتاب رنج ایمان را ؟

مگر دیگر نمی بینی

بی حشمت مسح انسان را ؟

چرا با من نمی گیری

بدهست جام درمان را !

چرا از تو نمی سازی

جهان بیسی «انسان قرآن» را ؟

کنون «تنها منم ... آیا نمی بینی !

کنون تنها منم ؟ ...

تنها ترا بک تخفئه سنك

که افتد بر مزادی مزاران ...

کنون تنها منم ! ...

تنها ترا بک ساله سبز

که ماند زیر پای رهگذران ...

کنون تنها منم ! ...

تنها ترا بک قطره اشك

که ریزد از نگاه بی تو ایان ...

کنون تنها منم ! ...

تنها ترا بک آه غمناك

که خیزد از دل سرگشته ای؛ سرد در گریبان ! ...

کنون تنها منم ! ...

تنها ترین تنهای تاریخ ...

کنون تنها منم !

تنها ترا از «خویش» !